

منقبت حضرت علی علیه السلام در مثنوی‌های

چهارگانه عطار نیشابوری

دکتر احمد رضایی

استادیار دانشگاه قم

چکیده

توجه به مدح، منقبت و زندگی حضرت علی علیه السلام از جمله بخش‌های نخستین اکثر مثنوی‌های فارسی، به‌ویژه مثنوی‌های حکمی و عرفانی است. شاعر در این بخش ضمن برشمردن صفات و ویژگی‌های ایشان، بسیاری از حوادث مهم زندگی حضرت را به صورت موجز بیان می‌کند.

پژوهش حاضر، بررسی این موضوع در چهار مثنوی اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق الطیر عطار نیشابوری است. در این تحقیق، ابتدا صفات و ویژگی‌های حضرت امیر علیه السلام دسته‌بندی و تحلیل شده است؛ سپس مسائل و حوادث مربوط به ایشان با عنوان اشارات استخراج شده، بر اساس مستندات تاریخی و تفسیری بررسی گشته است. در بخش سوم نیز آیات و احادیثی که در شأن علی علیه السلام آمده، یا احادیثی که از ایشان نقل شده و عطار بدان‌ها پرداخته است، بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: مدح و منقبت، علی علیه السلام، مثنوی‌های عطار.

مقدمه

مدح و منقبت حضرت امیر علیه السلام یکی از بخش‌های اکثر مثنوی‌های زبان فارسی - به‌ویژه مثنوی‌های عرفانی و حکمی - است؛ به عبارت دیگر پرداختن به بیان فضایل و ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام علی‌رغم اختلاف مذهب بسیاری از سرایندگان، یکی از بن‌مایه‌ها و موتیف‌های شعری آنان را تشکیل می‌دهد.

بیان ویژگی‌ها و حوادث مربوط به حضرت علی علیه السلام گاهی به صورت مجزا و گاهی نیز در خلال دیگر بخش‌های سروده شاعر آمده است؛ اما آنچه در خور تأمل و حائز اهمیت است: با وجود اینکه شاعر در اغلب موارد از پیروان دیگر فرقه‌های فکری یا مذاهب فقهی اسلام است، هنگام پرداختن به فضایل حضرت امیر علیه السلام و بیان ویژگی‌های ایشان تلاش می‌کند شرط انصاف را به جای آورد و البته این امر به دلیل حقیقی بودن چنین صفات و فضایی در شخصیت ایشان است که به هیچ روی کتمان‌شدنی نیست.

از جمله کسانی که به تفصیل به این موضوع پرداخته، عطار نیشابوری است. درباره مذهب عطار باید گفت: او سنی (اشعری) است و قول کسانی همچون قاضی نورالله شوشتری که از برخی اشعار او استنباط تشیع کرده‌اند، چندان استوار نمی‌نماید؛ با این همه از تعصب نواصب و خوارج فرسنگ‌ها دور است و نیز نحوه ستایش او از حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام چنان صادقانه و پاک است که قاضی نورالله شوشتری را واداشته او را شیعی پاک بشمرد و مدایح وی را در حق یاران پیامبر تأویل نماید (حلبی، ۱۳۸۵، ص ۴۷۱)؛ از سوی دیگر می‌توان گفت: وی پیرو هیچ یک از مذاهب حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی نبوده است؛ زیرا به گفته مجدالدین بغدادی صوفیان وارسته و بالغ، غالباً یا اغلب، در فروع دین تابع هیچ یک از این چهار تن به تنهایی نبوده‌اند، بلکه در هر مسئله از مسائل شرعی دین، به مصلحت حال عمل می‌کرده‌اند (فروزانفر، ۱۳۵۳، ص ۵۹).

عطار در چهار مثنوی اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق الطیر - که در انتساب آنها به عطار هیچ شبهتی وجود ندارد - به بسیاری از موضوعات مرتبط با حضرت امیر پرداخته است؛ اگرچه در چند جای دیگر آثار مذکور به مناسبت موضوع، به سخن و گفتاری از ایشان بسنده نموده، بیشتر مسائل مربوط به حضرت امیر در همان بخش مدح آمده است. این قسمت در الهی‌نامه با عنوان «در فضیلت مرتضی رضی الله عنه»، در اسرارنامه با عنوان «فی فضیلة امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه»، در منطق الطیر با عنوان «در نعت علی رضی الله عنه» و در مصیبت‌نامه با عنوان «در نعت علی رضی الله عنه» آمده است؛ به عبارتی عناوین مصیبت‌نامه و منطق الطیر مانند هم، و عناوین الهی‌نامه و اسرارنامه به یک صورت است. موضوعاتی که عطار در این چهار مثنوی درباره حضرت امیر علیه السلام به آنها توجه کرده است، عبارتند از: صفات و ویژگی‌های امیرالمؤمنین، اشاراتی به حوادث مهم زندگی ایشان به‌ویژه وقایعی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله روی داده و آیات و احادیثی که درباره علی علیه السلام یا از خود ایشان نقل شده است که در اینجا هر یک از موضوعات مذکور را به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۱. صفات و ویژگی‌های علی علیه السلام

بخش نخستین مدح و منقبت حضرت امیر علیه السلام در تمام مثنوی‌های مذکور به بیان صفات و ویژگی‌های ایشان اختصاص دارد. صفاتی که در این قسمت آمده، هر یک ناظر به فضیلتی از فضایل علی علیه السلام است. با تحلیل و بررسی چنین ویژگی‌هایی، می‌توان آنها را به صورت زیر دسته‌بندی نمود:

۱-۱. صفات و ویژگی‌هایی که بر مراتب روحانی حضرت علی علیه السلام دلالت می‌کند: بیشترین صفاتی که حضرت امیر علیه السلام به آنها متصف شده، ویژگی‌هایی است که

جایگاه روحانی ایشان را بیان می‌کند. ممکن است چنین صفات و مختصات به صورت عبارتی ذکر شود یا ساختار ترکیب به حدیث یا واقعه‌ای اشاره نماید؛ مانند صاحب اسرار سلونی.

صفات و ویژگی‌های این بخش عبارتند از: غواص دریای توکل، قلب قرآن، قلب آل یاسین، بحر علم، صاحب اسرار سلونی، قطب دین، منادی سلونی، مفتی علی الاطلاق، حجت الاسلام، پیشوای راستین، خواجه حق، امام مشرق و مغرب، امام راهنما، مقتدا، ساقی کوثر، خواجه معصوم، صاحب حوض کوثر، مستغرق کار خدا، باب علم:

ای پسر تو بی‌نشانی از علی عین و یا و لام دانی از علی
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶)

خواجه حق، پیشوای راستین کوه علم و باب علم و قطب دین
ساقی کوثر، امام رهنما ابن عم مصطفی، شیر خدا
در بیان رهنمونی آمده صاحب اسرار «سلونی» آمده
مقتدا بی‌شک به استحقاق اوست مفتی مطلق علی الاطلاق اوست
(همان، ص ۲۵۲)

علی القطع افضل ایام او بود علی الحق حجت الاسلام او بود
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۱۰۴)

او چون قلب آل یاسین آمده است قلب قرآن یا و سین زین آمده است
قلب قرآن، قلب پرقرآن اوست «وال من والاه» اندر شأن اوست
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۱-۲. ویژگی‌ها و صفاتی که بیان‌کننده مراتب اخلاقی علی علیه السلام است: بحر جود، کوه علم، ابر دریا پرتو جود تو بود، عالم در چشمش چون جوی بود، یک شکم سیر نخورد، به دنیا چهار تکبیر زد:

خواجه حق پیشوای راستین کوه حلم و باب علم و قطب دین
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۲)

یا چون عثمان پرحیا و حلم باش یا چو حیدر بحر جود و علم باش
(همان، ص ۲۵۹)

ز جودش ابر دریا، پرتوی بود به چشمش عالم پرزر، جوی بود
ز طفلی تا که خود را میر کردی برین دنیای دون تکبیر کردی
چو دنیا آتش و تو شیر بودی از آن معنی ز دنیا سیر بودی
اگرچه کم نشیند گرسنه شیر نخوردی نان دنیا یک شکم سیر
(عطار ۱۳۸۶، ص ۱۰۵)

۱-۳. صفات و ویژگی‌هایی که بر شجاعت و قدرت علی علیه السلام دلالت دارد: به تن رستم،
سوار رخس دل‌دل، شجاع صفدر، شیر حق، شجاع دین، سوار دین.

هنگامی که شاعر از شجاعت حضرت امیر علیه السلام سخن به میان می‌آورد، طبق سنن ادبی برگرفته از ادبیات حماسی، او را چون رستم می‌داند و اسب ایشان را مانند رخس. عطار در بخش‌های گوناگون، آن گاه که توان و قدرت حضرت علی علیه السلام را توصیف می‌کند، مشبه بهی بهتر از رستم و رخس نمی‌یابد، به عبارتی با استفاده از عناصر حماسی و توصیفی موجز، زمینه‌ای حماسی برای شخصیتی حقیقی و دینی فراهم می‌کند. در مصیبت‌نامه بیش از دیگر مثنوی‌ها به مقایسه حضرت با رستم و تفضیل ایشان بر رستم پرداخته است:

میر نحل از دست جان خویش بود
زان که علمش نوش و تیغش نیش بود
گفت اگر در رویم آید صد سپاه
کس نبیند پشت من در حرب‌گاه

روستم گر اهل و گر نااهل بود
چون ز زالی یافت مردی سهل بود
مردی او از خدای لایزال
وان رستم یا ز دستان یا زال
شیر حق با تیغ حق دین پروری
همچو زال و رستم دستان گری
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

در *اسرارنامه* نیز توان و قدرت ایشان را اختصاراً چنین توصیف می‌کند:
سوار دین، پسر عم پیمبر شجاع صدر صاحب حوض کوثر
به تن رستم، سوار رخس دلدادل به دل غواص دریای توکل*
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۰۴)

۱۴. صفات، کنیه‌ها، القاب و ویژگی‌های بسیار معروف حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام که عبارتند از: مرتضی، امیرالمؤمنین، ابوالحسن، ابوتراب، مجتبی.
چنین ویژگی‌هایی شامل کنیه‌ها یا القابی است که از یک سو پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را بدان خوانده‌اند، مانند: ابوتراب، آنچنان که نقل شده است: *والاصل فی ذلک ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طلب علیاً فوجده نائماً فی تراب قد سقط عنه ردائه و اصاب التراب جسده، فجاء حتى جلس عند رأسه و ايقظه و جعل يمسح التراب عن ظهره، و يقول «قم يا ابا تراب» و فی رواية «اجلس انما انت ابوتراب» (وزیری، ۱۳۸۷، ص ۴۰) یا درباره ابوالحسن آمده است: «هذه هی کنیة المشهور و بما کان اکابر اصحابه يدعونه» (همان، ص ۴۱).***

* ر.ک. به: عطار، ۱۳۸۷، ص ۲۵۲-۲۵۳ / همو، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷-۱۲۸.

** ر.ک. به: البروج، ذیل عنوان‌های مذکور.

عطار نیز با توجه به چنین زمینه‌هایی است که هنگام نعت امیرالمؤمنین علیه السلام او را با همین القاب و صفات مدح می‌کند:

ساقی کوثر امام رهنمای ابن عم مصطفی شیر خدای
مرتضای مجتبا، جفت بتول خواجه معصوم، داماد رسول

(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۲)

ز مشرق تا به مغرب گر امام است امیرالمؤمنین حیدر تمام است
اگر خاکش شوی، حسن الثواب است که او هم بوالحسن هم بوتراب است

(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۲۷-۱۲۸)

آنچنان که مشهود است، عطار در بیان ویژگی‌ها، صفات و کنیه‌ها و القاب حضرت امیر علیه السلام، یا به زمینه دینی و تاریخی آنها توجه داشته است، یعنی با توجه به ویژگی‌هایی که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب برای علی علیه السلام ذکر شده، به مدح و منقبت ایشان پرداخته است، یا به زمینه فرهنگی و ادبی یا سنن ادبی گرایش داشته است؛ چنان که در بخش صفاتی که بیان‌کننده منزلت روحانی علی علیه السلام هستند، یا ویژگی‌ها و القاب معروف ایشان، سخنان عطار بیشتر بر مستندات حدیثی و تاریخی استوار است؛ اما در قسمت صفات و ویژگی‌هایی که نشان‌دهنده قدرت ایشان یا نمایانگر ویژگی‌های اخلاقی ایشان است، به زمینه‌ها و سنن ادبی توجه داشته است. می‌توان گفت: بخش اخیر عمدتاً از شیوه‌های مرسوم مدح در قصاید فارسی متأثر است: اگرچه منزلت و شأن حضرت امیر علیه السلام با هیچ ممدوحی سنجیدنی نیست و ایشان بر همگان رجحان دارند، شاعر به دلیل زمینه‌های ذهنی و ادبی، ناخودآگاه، هنگامی که می‌خواهد جود ایشان را بیان کند، با تأسی به شیوه مرسوم در قصاید فارسی، حضرت را مانند ابر و دریا می‌داند و زمانی که قصد دارد شجاعت علی علیه السلام را تبیین کند، باز رستم برایش تداعی می‌شود و در برابر مرکب ایشان، مشبه بهی بهتر از رخس نمی‌یابد؛ لیکن در این قسمت عطار جنبه

دینی هم به موضوع داده است و برای وصف اسب علی علیه السلام ترکیب «سوار رخس دلدل» را می‌سازد که هم زمینه اسطوره‌ای دارد و هم زمینه دینی.

نکته در خور تأمل تعدد و تنوع صفاتی است که در این آثار برای حضرت امیر علیه السلام آمده است: این مختصه، زمانی چشمگیرتر است که آنها را با صفات و ویژگی دیگر کسان که قبل از مدح علی علیه السلام به آنها پرداخته - به غیر پیامبر صلی الله علیه و آله - مقایسه کنیم و جالب‌تر اینکه عمده این صفات و ویژگی‌ها بر پایه گفتار نبی اکرم صلی الله علیه و آله مبتنی است؛ به عبارت دیگر چیزی جعلی و ساختگی نیست، بلکه حقیقتی است که همگان، شیعه و غیر آن، به آنها اذعان دارند. نکته دیگر اینکه: کیفیت و نحوه بیان صفات و ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام در آثار عطار، همانند بیان صفات پیامبر صلی الله علیه و آله در همین آثار است؛ یعنی ترتیب و پشت سر هم آمدن صفات کاملاً شبیه توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان صفات ایشان است که این ویژگی در مورد دیگران مصداق ندارد؛ چنان که در نمونه‌های زیر همان‌گونه که صفات پیامبر صلی الله علیه و آله را بر می‌شمارد، صفات علی علیه السلام را بیان می‌کند. در نعت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است:

خواجه دنیا و دین گنج وفا صدر و بدر هر دو عالم مصطفی
آفتاب شرع و دریای یقین نور عالم رحمة للعلمین

(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۴۴)

و در نعت علی علیه السلام چنین آورده است:

خواجه حق پیشوای راستین کوه حلم و باب علم و قطب دین
ساقی کوثر، امام راهنما ابن عم مصطفی، شیر خدای
مرتضای مجتبا، جفت بتول خواجه معصوم، داماد رسول

(همان، ص ۲۵۲)

به هر روی این تقسیم‌بندی جنبه مطلق ندارد و می‌توان به گونه دیگر نیز صفات و ویژگی‌های مذکور را دسته‌بندی نمود و از دیدگاه‌های دیگر بررسی کرد.

۲. اشارات

اشارات در اینجا تمام حوادث، وقایع و رویدادهایی را دربر می‌گیرد که با حضرت علی علیه السلام ارتباط دارد و عطار به نحوی بدان‌ها اشاره کرده است. این موضوعات بر پایه منابع تفسیری، حدیثی و تاریخی است و عمده آنها به روزگار حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌گردد. نکته در خور تأمل اینکه عطار به رویدادهای بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره‌ای نکرده است و صحبت و سخن در این باره را در عمده مثنوی‌ها ناشی از تعصب شمرده است.*

در این پژوهش ضمن برشمردن اشارات آثار عطار، به زمینه‌های تفسیری و حدیثی آن خواهیم پرداخت:

۲-۱. سه قرص نان و سه روز، روزه: تفاسیر متعدد زمینه تفسیری این واقعه را در شأن نزول سوره دهر آورده‌اند: «قصه آن این بود که لیث روایت کرد از مجاهد از عبدالله عباس و این خبر به چند طریق بیاورد. ثعلبی مفسر امام اصحاب الحدیث که: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند. جدشان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به عیادت ایشان شد، با جمله صحابه و معروفان عرب. علی را گفت اگر نذری کنی در حق این فرزندان امیرالمؤمنین علی گفت: با خدای پذیرفتم که اگر خدای اینان را شفا دهد، من سه روز روزه دارم به شکر آن و فاطمه گفت من نیز این نذر کردم. حسن گفت من نیز هم این نذر کردم اگر خدای ما را عافیت دهد. حسین گفت من نیز این نذر کردم اگر خدای حسن را عافیت دهد. فضا - خادمه ایشان - گفت من نیز این نذر کردم. چون خدای تعالی ایشان را عافیت داد، علی فاطمه را گفت: وقت آن است که ما به آن نذر وفا کنیم» (رازی، ۱۳۶۷، ج ۲۰، ص ۷۸-۸۲). طبق روایت که در شب اول غذایشان را به مسکینی دادند و با آب افطار کردند؛ در

* ر.ک به: عطار، ۱۳۸۷، ص ۲۵۳ / همو، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵ / همان، ص ۱۴۶-۱۴۷.

شب دوم غذایشان را به یتیمی و در شب سوم به اسیری بخشیدند.*

عطار نیز به این ماجرا اینگونه اشاره کرده است:

گرفته این جهان زخم سنانش

گذشته زان جهان وصف سه نانش

چو در سرّ عطا اخلاص او راست

سه نان را هفده آیه خاص او راست

سه قرصش چون دو قرص ماه و خورشید

دو عالم را به خوان بنشانند جاوید

(عطار، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷)

آن سه قرص نان چو بیرون شد به راه

سرنگون آمد دو قرص مهر و ماه

(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۲-۲. خوابیدن در بستر پیامبر ﷺ: از دیگر اشارات عطار به وقایع زندگی علی علیه السلام،

داستان لیلۃ المبیت یا خوابیدن امیرالمؤمنین در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله است. آن گاه که

جبرئیل با آیه «و اد یکربک الذین کفروا لیثوتک» پیامبر را از نقشه کفار آگاه نمود،

«به فرمان حق او را فرمود که امشب از خوابگاه خود برخیز. رسول خدا برخاست و

علی علیه السلام را آن شب به خوابگاه خویش بخوابانید...؛ و کافران آن شب

به در سرای رسول بختند و ابلیس با ایشان در خواب شد و هرگز پیش از آن

نخفته بود و نه پس از آن بخشید. رسول این آیت همی خواند «و جعلنا من بین

ایدیهم سداً و من خلفهم سداً» (مبیدی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۳۰).

* برای مطالعه تفصیلی موضوع، ر.ک به: رازی، ۱۳۶۷، ج ۲۰، ص ۷۸-۸۲ / مبیدی، ۱۳۷۶،

ج ۱۰، ص ۳۲۰-۳۲۱.

چون به سوی غار می‌شد مصطفی خفت آن شب بر فرازش مرتضا
کرد جان خویشتن حیدر نثار تا بماند جان آن صدر کبار
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۷)

به دلیل چنین فداکاری عظیمی، این آیه در شأن حضرت امیر علیه السلام نازل شد:
«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله روفٌ بالعباد».*

۲-۳. نماز و بیرون کشیدن تیر از پای علی علیه السلام: اشارت دیگر عطار نمازی است که در آن تیر از پای حضرت امیر علیه السلام خارج کردند. میدی این واقعه را بدین‌گونه آورده است: «و در آثار بیارند که علی علیه السلام در بعضی از آن حرب‌های وی تیری به وی رسید، چنانک پیکان در استخوان وی بماند. جهد بسیار کردند، جدا نشد. گفتند تا گوشت و پوست بردارد و استخوان نشکنند، این پیکان جدا نشود. بزرگان و فرزندان وی گفتند: اگر چنین است، صبر باید کرد تا در نماز شود که ما وی را اندر ورد نماز چنان همی ببینیم که گویی وی را از این جهان خبر نیست. صبر کردند تا از فرایض و سنن فارغ شد و به نوافل و فضایل نماز ابتدا کرد. مرد معالج بیامد و گوشت برگرفت و استخوان وی شکست و پیکان بیرون گرفت و علی اندر نماز بر حال خود بود. چون سلام نماز باز داد، گفت درد من آسان‌تر است. گفتند چنین حالی بر تو رفت و تو را خبر نبود. گفت اندر آن ساعت که من بر مناجات الله باشم، اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من می‌زنند، مرا از لذت مناجات الله، از درد تن خیر نبود» (مبیدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۰).** عطار با توجه به همین حادثه می‌گوید اگر واقعاً دوست داری نماز تو عاری از هر شک و شبهه‌ای باشد باید چون علی نماز بگزاری:

* رک به: مبیدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۴۴ / رشاد، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۱۰۴ / مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۶۷-۶۶۸.

** نیز رک به: رشاد، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۲۱-۲۲.

چنین باید نماز از اهل رازی که تا باشد نماز تو نمازی
چنان شد در نماز از نور حق جاننش که از پایش برون کردند پیکانش
نمازش چون چنین باشد گزیده به «الحمد» ش چنان گردد بریده
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۰۴)

۲-۴. بخشیدن انگشتی در نماز: درباره این حادثه در تفسیر *ابوالفتوح رازی* آمده است: «جابر بن عبدالله انصاری گفت: یک روز رسول ﷺ در مسجد نماز پیشین بگذاشت و پشت باز داد. اعرابی از میان قوم برخاست. اثر فقر به روی پیدا [بود]. روی به رسول کرد و این ابیات را انشا کرد:

و قد مسنی عری و ضر و فاقه و لیس لنا أن یمرد مایحلی
و ما المنتهی الا الیک مفرنا و این مفر الخلق الا الی الرسلی

رسول گفت: «کیست که او را چیزی دهد و ضامنم من او را به درجه‌ای که نزدیک باشد به درجه من و ابراهیم خلیل؟ اعرابی برگردید هیچ کس او را چیزی نداد. امیرالمؤمنین علیه السلام در زاویه مسجد نماز نوافل می‌کرد و در رکوع بود، انگشت برداشت تا اعرابی انگشتی از انگشت او بیرون کرد و به انگشتی فرو نگرید. نگین گرنامه‌ی بر او بود، شادمانه شد ... و جبرئیل آمد و این آیت را آورد: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ بِحُبٍّ وَرَأْفَةٍ مِّنْ لَّدُنْ هُوَ يَخْرُجُ بِكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى الْعَلِيمِ» (سوره بقره، ۱۲۹). هر چند افراد زیادی بعدها تظاهر و اقدام به چنین کاری کردند، قاطبه مفسران این آیه و واقعه را در شأن حضرت امیر علیه السلام می‌دانند.* عطار با توجه به همین موضوع، چنین سروده است:

* ر.ک. به: میدی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۵۲ / شمیسا، ۱۳۷۱، ص ۴۰۸ / محلی، ۱۴۲۲، ق، پاورقی ص ۳۳۷-۳۳۸ / ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۵۲ / زمخشری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۶۴.

علی را گوی تا فرمان‌بری را ببخشد در نماز انگشتی را
برو با بت‌پرستان داوری کن جهان‌نشان حلقه انگشتی کن

(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۹۶)

۲-۵. زره حضرت علی و پشت نکردن ایشان به دشمنان: از وقایع دیگری که عطار بدان پرداخته، زره حضرت و کیفیت مقابله با دشمنان است. عطار با توجه به منابع و مستندات تاریخی و روایی، به این موضوع که زره حضرت علی علیه السلام پشت نداشته و ایشان هیچ‌گاه در مصاف و میدان نبرد به دشمن پشت نمی‌کرده است، اشاره می‌نماید. در کتاب الامام علی بن ابی طالب اقوال گوناگونی از شیخ صدوق، ابن آشوب، شرح نهج البلاغه و ... آمده است که به بیان یکی از آنها اکتفا می‌شود: «الخبار المؤفقیات عن مصعب بن عبدالله: کان علی ابن ابی طالب حذراً فی الحروب، شدید الروغان من قرنه، لا یکاد احد یتمکن منه و کانت درعه صدرأ لا ظهر لها فقیل له: الا تخاف ان تؤتی من قبل ظهرک؟ فیقول: اذا امكنت عدوی من ظهري فلا ابقي الله عليه ان أبقى علي» (ری شهری، ۱۴۲۱ ق. ج ۹، ص ۴۲۸-۴۲۹). عطار این موضوع را چنین بیان کرده است:

از آن چون روی بودش پشت جوشن که بر بستنش بدان اندام روشن
چنین گفت او که گر خواهید کشتم نبیند هیچ کس در جنگ پشتم
(عطار، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷)

یا در مصیبت‌نامه می‌گوید:

گفت اگر در رویم آید صد سپاه کس نبیند پشت من در حرب‌گاه
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۲-۶. رفتن بر دوش نبی و شکستن بت‌ها: پس از آشکار شدن دعوت به اسلام، پیامبر برای نشان دادن عجز بت‌ها، بت بزرگ آنان را که با میخ‌های آهنین بر بام

کعبه استوار شده بود، به کمک حضرت علی علیه السلام در هم شکست. «برای این کار شبی همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مسجدالحرام رفت و چون در کعبه را بسته بودند و راهی به بام نبود، علی را بر شانه‌های خود نهاد تا بت را از جای بر کند» (رشاد، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۲۷۲)؛ البته این واقعه را به روز فتح مکه نیز مربوط دانسته‌اند.* عطار در *منطق الطیر* به این ماجرا، چنین اشارت کرده است:

گشته اندر کعبه آن صاحب قبول بت شکن بر پستی دوش رسول

(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۲)

۲-۷. **راز دل گفتن با چاه:** سخن گفتن یا راز دل در چاه گفتن، در ادبیات سابقه‌ای طولانی دارد که برخی ریشه آن را به یونان پیوند می‌دهند. در ادب فارسی نیز چنین موضوعی به طرق مختلف آمده است** که می‌توان گسترده‌ترین آن را در *اقبالنامه* نظامی ملاحظه کرد.*** عطار در اشاراتی به زندگی حضرت امیر علیه السلام، حکایتی نقل می‌کند و در ضمن آن به راز گفتن حضرت با چاه اشاره می‌نماید:

مصطفایایی فرود آمد به راه گفت آب آرند لشکر را ز چاه
رفت مردی، باز آمد پرشتاب گفت «پر خون است چاه و نیست آب»
گفت «پنداری ز درد کار خویش مرتضی در چاه گفت اسرار خویش
چاه چون بشیند آن تابش نبود لاجرم پر خون شد و آبش نبود»
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶)

آنچنان که از این حکایت بر می‌آید، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: چاه چون تاب درد دل علی علیه السلام را نداشت پر خون و بی‌آب شد. عطار به مکان حکایت و اینکه سخن

* نیز رک به: عطار، ۱۳۸۷، تعلیقات، ص ۵۰۸.

** برای نمونه رک به: عطار، ۱۳۸۷، ص ۵۱۵-۵۱۶.

*** رک به: نظامی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۳۱ به بعد.

علی علیه السلام چه بود که آب چاه را یا به تعبیری دل چاه را خون کرد، اشاره‌ای نکرده است، اما از فحوای کلام برمی‌آید سخن ایشان باید آن قدر دردناک و گدازنده بوده باشد که چاه نیز تحمل شنیدن آن را نداشته است. منابع و مآخذی - پیش از عطار - برای این موضوع یافت نشد، حتی در دانشنامه امام علی علیه السلام ذیل عنوان مذکور، به این حکایت عطار اشاره شده است. * در مناقب العارفین، در شرح اسرار نی، حکایتی با همین مضمون از مولوی نقل شده است: «گفت روزی حضرت مصطفی صلعم اسرار اخوان صفا را به علی مرتضی - کرم الله وجهه - در خلوت بیان کرد و وصیت کرد این اسرار عظیم را به نامحرمی مگوی و افشا مکن و متابعت نگاه دار؛ تا چهل روز تمام تحمل فرمود و بی‌قرار گشته بود. عاقبة الامر بی‌خودوار به صحرائی بیرون آمد و در آنجا چاهی مَع یافت. سر را فرو چاه کرده، آن رازها را یک به یک گفتن گرفت بعد از چند روز در آن چاه یکتا نی‌ای برست و روز به روز بزرگ‌تر شد ...؛ مگر که چوپانی روشندل بر آن حال مطلع گشته، آن نی را برید؛ سوراخی چند کرده، شب و روز عاشق‌وار نی نواخت تا به حدی که در قبایل عرب نی نوازی چوپان منتشر شد و شایع گشت و تمامت عرب عرباء، شرفاً و غرباً به تفرّج و استماع آن رغبت می‌نمودند و از غایت لذت آواز نی می‌گریستند به تواتر این خبر و این حکایت به سمع مبارک رسول رسیده، فرمود که چوپان را حاضر کردند. چون سرآغاز نواختن گرفت، تمامت اصحاب ذوقی گشته، شورها می‌کردند و بیخود می‌شدند. فرمود که این نواها شرح آن اسرار است که من با علی در خلوت گفته بودم» (افلاکی، ۱۳۷۵، ص ۴۸۲-۴۸۳).

اگر حکایات مولوی با دیگر حکایاتی با همین مضمون، از جمله حکایت نظامی در اقبالنامه مقایسه گردد، روشن می‌شود مولوی با کنار هم نهادن حکایت معروف

* رشاد، ۱۳۸۲، ج ۱۱، ص ۴۱۴.

دربارهٔ نبی، برای رسیدن به مضمون و معنای مطلوب خویش چنین حکایتی را ساخته است که تحلیل و مقایسهٔ آن از حد موضوع این مقاله خارج است؛ اما بیان چند نکته ضروری می‌نماید: اول اینکه مولوی خود اشاره می‌نماید که پیامبر ﷺ تنها علی علیه السلام را شایستهٔ این راز دانسته، یقین داشته‌اند وی این راز را برای هیچ کس آشکار نخواهد نمود؛ پس نباید نهایتاً آن را برای دیگران افشا نماید؛ به عبارت دیگر با توجه به شناخت پیامبر از علی علیه السلام و تأکید بر کتمان سر، آیا می‌توان پذیرفت که ایشان سخن پیامبر ﷺ را نادیده انگاشته است؟ دوم، رازی که حتی آب چاه از شنیدن آن خون می‌شود، چگونه دیگر اصحاب را - به قول مولوی - به شور و ذوق وا می‌دارد؟ و نکته‌های دیگری که با شخصیت ممتاز حضرت امیر علیه السلام در خور نیست که با توجه به آنها می‌توان بر بی‌اساس بودن داستان مولوی یقین حاصل نمود.

احتمالاً باید چنین واقعه‌ای بعد از رحلت پیامبر ﷺ باشد که علی علیه السلام همرازی نیافته است که تحمل سخن او را داشته باشد و سخن ایشان آن قدر دردمندانه و تأثرانگیز بوده که کسی تحمل شنیدن آن را نداشته است، لکن مولوی، دانسته یا نادانسته، ماجرا را به گونه‌ای ارائه کرده است که گویا حضرت امیر علیه السلام نتوانسته است سفارش پیامبر ﷺ را به جای آورد. اتفاقاً عطار هم تأکید می‌کند علی علیه السلام همدم و همرازی نداشته تا غم درون را بازگوید:

گاه در جوش آمدی از کار خویش گه فروگفتی به چه اسرار خویش
در همه آفاق همدم می‌نیافت در درون می‌گشت و محرم می‌نیافت
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۳)

سخن در رد نجوا و درد دل گفتن حضرت امیر علیه السلام با چاه نیست؛ زیرا شواهد دیگری بر چنین حادثه‌ای تأکید می‌نماید؛ از جمله می‌توان به روایت مجلسی از

قول میثم تمار اشاره نمود: «روی عن میثم قال: اصحر بی مولای امیرالمؤمنین ... فوجدته مطلعا فی البئر الی نصفه یخاطب و البئر تخاطبه فحش بی: میثم گوید: امیرالمؤمنین را بر سر چاهی یافتم که [بدن] تا کمر در چاه کرده بود و با چاه گفتگو می‌کرد» (مجلسی، [بی‌تا]، ج ۹۷، ص ۴۵۱)؛ بلکه با توجه به این مطالب به نظر می‌رسد حکایت نخست یا ساخته داستان‌سرایان بوده و عطار آن را از طریق ایشان نقل کرده یا ساخته خود عطار است که با تلفیق مطالب مختلف آن را به گونه حکایتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه کرده است.

۲-۸. دست بریده: از دیگر مواردی که درباره حضرت امیر علیه السلام در مثنوی‌های عطار، بدان اشاره شده است، داستان دست بریده است:

از دم عیسی کسی گر زنده خاست او به دم دست بریده کرد راست

(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۲)

استاد شیعی کدکنی در تعلیقات‌شان بر این بیت، حکایتی از *بستان العارفین* نقل می‌کنند که در آن علی علیه السلام با اجرای حکمی، دست مجرمی را قطع می‌کنند، مجرم علی علیه السلام را ثنا می‌گوید و اذعان می‌دارد علی علیه السلام با این کار، او را از عذاب دوزخ رهانیده است. سلمان این واقعه را برای حضرت نقل می‌کند. علی علیه السلام به خانه مجرم می‌رود؛ دست را بر ساعد وی نهاده، آستین بر آن می‌کشد، سپس به وی می‌گوید دست از آستین بیرون کن. مرد دست بیرون کرد؛ تو گفתי هرگز دستش قطع نشده بود.*

عده‌ای اشارت این بیت را به داستان «جوانمرد قصاب» منتسب می‌کنند. علامه قزوینی در یادداشت‌های خویش ضمن بررسی تاریخی «داستان جوانمرد قصاب» در *تحفه سامی، نزهة القلوب، تذکرة الاولیل* و... دو روایت درباره جوانمرد

* ر.ک به: عطار، ۱۳۸۷، ص ۵۰۷.

قصاب نقل می‌کند که در روایت دوم حضرت امیر حضور چشمگیری دارند و به قول علامه این روایت عین تعزیه‌ای است که تعزیه‌خوان‌های ایران به نام جوانمرد قصاب می‌خوانند و آن بدین نحو است: «روزی خاتون کنیز خود را برای خرید گوشت فرستاد. کنیز گوشت را از جوانمرد قصاب خریداری کرده، به منزل برد. خاتون آن را نپسندید. امر به عوض کردن آن کرد. کنیز نزد قصاب رفته، گوشت را عوض نموده، مراجعت کرد، ولی باز خاتون نپسندید. کنیز را امر به عوض کردن نمود به همین طریق مرتباً سوم هم چون گوشت را خاتون نپسندید، کنیز از قصاب تقاضای معاوضه کرد؛ ولی در این مرتبه قصاب قسم خورد که اگر گوشت را بیاوری، تو را خواهم کشت. کنیز مانند چوب هر دو سر طلا در کوچه ایستاده بود و می‌گریست که ناگاه به مولای متقیان وحی نازل شد که در ری چنین قضیه‌ای رخ داده است. حضرت به طی الارض خود را به ری رسانده، قصاب را ملاقات و تقاضای عوض کردن گوشت کنیز را نمود. قصاب قبول نکرد. حضرت را تهدید کرد که اگر دیگر بیایی آزارت می‌کنم. حضرت کنیز را به منزل خاتونش برده، از او تقاضای عفو را نمود. خاتون قبول نکرده، حضرت را در صورت اعاده مطلب تهدید به قتل نمود. حضرت ناگزیر مجدداً به طرف قصاب رفت تا از او تقاضای تجدید [نظر] کند که قصاب برخاسته، مشتی بر سینه‌اش زد. حضرت گریان و نالان مراجعت کرد. در این اثنا شخصی قصاب را گفت آیا شناختی کسی را که مشتی زد؟ جواب داد خیر. گفت آن شخص شوهر بیوه‌زنان، پدر یتیمان امیرمؤمنان بود. گفت از کجا دانستی؟ جواب داد من خود جبرئیلیم. قصاب دست راست خود را با ساطور انداخته، خدمت حضرت شتافت و تقاضای عفو کرد و تمام اموال خود را به کنیز ببخشید. حضرت از گناه او درگذشته، نیمه دستش را به جای خود گذارده، با آب دهان مبارک روی زخم را تر نمودند» (افشار، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۸۷).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود چنین روایتی با توجه به مختصات سبکی، خصوصاً در حیطة نحو جملات و کیفیت بیان آنها بیشتر به گفتار داستان‌پردازان و نقالان شبیه است؛ مضاف بر اینکه عباراتی نظیر «من خود جبرئیلیم...»، باعث وهن مطلب است و کیفیت روایت دور از شأن امیرالمؤمنان است.

۲-۹. رفتار با ابن ملجم: پس از آنکه ابن ملجم به ایشان ضربت زد، شربتی برای علی علیه السلام آوردند. ایشان به ابن ملجم اشاره نمودند. ابن ملجم از خوردن آن - به خیال آنکه با زهر آمیخته است - اجتناب کرد. عطار از قول حضرت نقل می‌کند: اگر این نابه‌کار شربت را خورده بود، با من وارد بهشت می‌شد:

چون که آن بدبخت آخر از قضا	ناگهان آن زخم زد بر مرتضا
مرتضا را شربتی کردند راست	مرتضا گفتا که خونریزم کجاست
شربت او را ده نخست آنکه مرا	زان که او خواهد بدن هم‌ره مرا
شربتش بردند، او گفت «اینست قهر	حیدر اینجا خواهدم کشتن به زهر»
مرتضا گفتا «به حق کردگار	گر بخوردی شربت من این نابه‌کار
من همی ننهادمی بی او به هم	پیش حق در جنة المأوی قدم»

(عطار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۵)

در مجموع می‌توان گفت: اشارتی که راجع به حضرت امیر علیه السلام در آثار عطار آمده است، دو دسته‌اند: دسته نخست مانند خوابیدن در بستر پیامبر، پشت نکردن به دشمن در میدان جنگ و شکستن بت‌ها بر دوش نبی، کاملاً مستندند و متون مختلف روایی، تفسیری و تاریخی بر صحت آنها گواهی می‌دهند. دسته دوم اشاراتی است که در هاله‌ای از ابهام پیچیده شده و کیفیت تاریخی آن با مطالب دیگر آمیخته است؛ به دیگر سخن، حقیقت چیزی دیگر بوده و با گذشت زمان مطالبی بر آن افزوده یا تفاسیر دیگری از آن ارائه داده‌اند؛ مانند داستان سخن گفتن با چاه که از نظر شیعیان بر خلاف مطالبی است که بدان اشاره شد.

۳. آیات و احادیث

این بخش، هم دربردارنده آیات و احادیثی است که درباره حضرت امیر علیه السلام است و هم شامل سخنانی است که از ایشان نقل شده و عطار در مثنوی‌های خویش به گونه‌ای به آنها اشاره کرده است. از میان آیاتی که در شأن علی علیه السلام نازل شده، در آثار عطار به سه آیه اشاره شده است که عبارتند از: آیه ۶۰ سوره مائده درباره بخشیدن انگشتری، آیات ۶ به بعد سوره انسان (دهر) درباره سه روز روزه حضرت امیر علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام و آیه ۲۰۷ سوره بقره درباره لیلۃ المبیت یا خوابیدن ایشان به جای پیامبر صلی الله علیه و آله، که در بخش دوم این پژوهش به این آیات و اشارات آنها پرداخته شد.

اما احادیثی که در مثنوی‌های مذکور به آنها توجه شده است، دو دسته‌اند: ۱. احادیثی که درباره حضرت امیر علیه السلام نقل شده است؛ ۲. احادیثی که از خود حضرت علی علیه السلام منقول است که به توضیح اجمالی آنها خواهیم پرداخت.

۳-۱-۱. أنا و علی من نور واحد

پیمبر گفت چون نور دو دیده
علی چون ثانی باشد ز یک نور
ز یک نوریم هر دو آفریده
یکی باشند هر دو از دوی دور

(عطار، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷)

این حدیث در باب اول بحارالانوار «تاریخ ولادته و حلیته و شمائله»، (باب ۶۱ و باب ۲۹) نقل شده است.

۳-۱-۲. علی حبه جنه

تو را گر تیرباران بر دوام است
«علی حبه جنه» تمام است

(همان، ص ۱۲۷)

البته این سخن را حدیث ندانسته، به شافعی یا شاعری گمنام نسبت داده‌اند و صورت کامل آن چنین است:

علی حبه جنه
وصی المصطفی حقاً

قسیم النار و الجنه
امام الانس و الجنه

(همان، ص ۵۰۲)

۳-۱۳. انا مدینه علم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (سیوطی، [بی تا]، ج ۱،

ص ۴۱۵).

چنان در شهر دانش باب آمد که جنت را به حق بواب آمد

(عطار، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷)

جعفر طیار را پر بر نهد شهر دین را از علی در بر نهد

(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰)

حدیث مذکور به تواتر در ابواب مختلف بحار الانوار، نیز در کشف الخفای عجلونی و جامع الصغیر سیوطی در شأن و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

۳-۱۴. لا فتی الا علی لا سیف الا ذولفقار (مجلسی، [بی تا]، ج ۲۰، ص ۱۱۲).

«لا فتی الا علی» ش از مصطفی است

وز خداوند جهانش «هل أتی» است

از دو دستش «لا فتی» آمد پدید

وز «سه قرصش» «هل أتی» آمد پدید

(عطار، ۱۳۸۶، ۱۳۸۶)

۳-۱۵. لحمک لحمی و دمک دمی (مجلسی، [بی تا]، ج ۹۹، ص ۱۰۶).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است.

علامه مجلسی این حدیث را در باب ۶۵ بحار الانوار درباره پیشی گرفتن

امیرالمؤمنین در اسلام و ایمان و نیز در باب هفتم بحار الانوار (زیارة الامام المستتر

...) آورده است. عطار نیز به این روایت بدین گونه اشاره کرده است:

هر دو هم لحم‌اند و هم دم آمده موسی و هارون همدم آمده
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۳-۱-۶. من كنت مولاة فعلیّ مولاة، اللهم وال من والاه (کلینی، [بی‌تا]، ج ۱۳،
ص ۲۹۳)*.

این حدیث تنها در ابواب مختلف بحارالانوار از قبیل «فضایل اهل بیت»، «باب جامع فی صفات الامام» و دیگر ابواب، حدود دویست بار آمده است که دال بر اهمیت و استناد صحیح آن است. عطار نیز با استناد به چنین جایگاهی، حدیث مذکور را منحصرأ در شأن ایشان می‌داند:

قلب قرآن، قلب پرقرآن اوست «وال من والاه» اندر شأن اوست
(عطار، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴)

۳-۱-۷. «یا علی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»: ای علی آیا بدین راضی نیستی که نسبت تو به من، مانند نسبت هارون به موسی است؛ جز اینکه پس از من پیامبری نیست** (عجلونی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۸۲)

چون نبی موسی، علی هارون بود گر برادرشان نگویی، چون بود
هر دو هم لحم‌اند و هم دم آمده موسی و هارون همدم آمده
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۳-۱-۸. «لا تسبوا علیاً فانه ممسوس فی ذات الله»: از سبّ علی دست بازدارید
که علی دلشده ذات الهی است (عطار، ۱۳۸۳، ص ۵۰۷)

هم ز «افضاکم علی» جان آگه است هم «علی ممسوس فی ذات الله» است
(همان، ص ۲۵۲)

* نیز ر.ک به: عجلونی، [بی‌تا]، ص ۲۷۴.

** نیز ر.ک به: مجلسی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۲۰؛ ج ۶، ص ۲۴۶ و ج ۱۰، ص ۲۹۲ / کلینی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۱۰۶.

۳-۲. احادیث و روایاتی که از علی علیه السلام منقول است و عطار بدان اشارت کرده است:

۳-۲-۱. «طلقت الدنيا ثلاثاً»: دنیا را سه طلاقه کردم.

اصل این سخن در نهج البلاغه آمده است: «یا دنیا یا دنیا الیک عنی، ابی تعرضت، الی تشوقت، لا حان حینک، هیئات غری غیری، لا حاجة لی فیک، قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة فیها» (نهج البلاغه، ۱۳۷۳، ص ۳۷۲). صوفیه به این روایت بسیار استناد کرده‌اند. ابومحمد غزالی می‌گوید: «... متفکر به عقل نیک تفکر کند؛ در حقیقت کار تا حقارت دنیا نیک وی را مکشوف گردد و قدر آن از وی بیفتد و یقول طلقت الدنیا ثلاثاً کما قال علی رضی الله عنه ...» (غزالی، ۱۳۶۲، ص ۵۰). عطار با توجه به این سخن می‌گوید:

چنان مطلق شد و در فتر و فاقه که زر و نقره بودش سه طلاقه

(عطار، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷)

ز طفلی تا که خود را میر مردی برین دنیای دون تکبیر کردی
چو دنیا آتش و تو شیر بودی از آن معنی ز دنیا سیر بودی
اگرچه کم نشیند گرسنه شیر نخوردی نان دنیا یک شکم سیر
از آن جستی به دنیا فقر و فاقه که دنیا بود پیشت سه طلاقه

(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵)

۳-۲-۲. لوکشف الغطاء ما ازدددت یقیناً: این سخن مولا علی علیه السلام، در بسیاری از

متون صوفیه دیده می‌شود؛ از جمله در مناقب افلاکی آمده است: «و چون حضرت امیرالمؤمنین از آن اسرار و انوار مبین مالامال گشتی، شورکنان و نعره‌زنان به صحراها می‌رفت و سر در چاه فرو کرده، آه می‌کرد و معانی می‌گفت و پیوسته در آن حالت لوکشف الغطاء ما ازدددت یقیناً می‌فرمود» (افلاکی، ۱۳۷۵، ج ۲،

ص ۶۰۰).

چو هرچه او گفت از بهر یقین گفت زبان بگشاد یک روز و چنین گفت
که «لو کشف الغطا» داده ست دستم خدا را تا نبینم کی پرستم
مصراع آخر به این سخن مولا «لم اعبد رباً لم اره» اشاره دارد (عطار، ۱۳۸۷،
ص ۱۲۸).

۳-۲-۳. فزت وربّ الکعبه (مجلسی، [بی تا]، ج ۴۱، ص ۲).

«حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه گفت: واللّه لا ابالی وقع الموت علیّ ام
وقعت علی الموت و چون آن ضربت رسید او را که دانست که از دنیا بخواهد
رفت، [گفت] فزت و ربّ الکعبه؛ ظفر یافتم به خدای کعبه. برای اینکه بر یقین بود
که چگونه می رود و کجا می رود» (رازی، [بی تا]، ج ۱۹، ص ۱۹۶-۱۹۷).

چون علی «فزت و رب الکعبه» گفت «ناقه الله» شیر حق را برگرفت
(عطار، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۳-۲-۴. سلونی قبل أن تفقدونی. این سخن، از جمله سخنان مشهور حضرت
امیر علیه السلام است که: پیرسید از من پیش از آنکه مرا از کف بدهید. به قول عطار،
همه موجودات پرسشگر بودند و تنها او بود که از همگان می خواست پرسند و
تنها او صاحب چنین اسراری بود:

بودند دو کون سائلان در او او بود که از جمله سلونی او گفت
(عطار، ۱۳۸۳، ص ۸۹)

در بیان رهنمونی آمده صاحب اسرار «سلونی» آمده
(همان، ص ۲۵۲)

در این بخش چنانچه مشاهده می شود، شاعر بیشتر با اقتباس سخنان مرتبط با
علی علیه السلام یا سخنان خود ایشان و آوردن آن در ساختار ابیات، قصد دارد
شخصیت برجسته ایشان را بنمایاند و همان طور که گفته شد، برای مستند نمودن

گفتار خویش تلاش می‌کند عین حدیث را نقل کند.

نکته در خور تأمل در احادیثی که عطار بدان‌ها اشاره کرده است، پرداختن یا تغافل از مسئله امامت حضرت امیر علیه السلام است. چنان که ملاحظه می‌شود، در بخش نخست حدیثی آمده است که عمدتاً ناظر بر ولایت حضرت امیر است که شاعر یا بخشی از آن را ذکر نکرده است - که البته می‌توان آن را به ایجاز زبان شعری نسبت داد - مانند حدیث مشهور «و اظهر من الشمس غدیر» که عطار تنها قسمت پایانی آن را نقل کرده است:

قلب قرآن، قلب پرقرآن اوست «وال من والا» اندر شأن اوست

همان‌طور که آمد (۳-۱۶) بخش نخست حدیث که ناظر بر معنایی بسیار اساسی است، ذکر نشده است و شاید بتوان از بخش پایانی نتیجه دیگری گرفت؛ یا در حدیث منزلت (۳-۱۷) منزلت را به برادری تفسیر کرده است و جانشینی و ولایت از آن حذف شده است. سایر احادیث در هر دو بخش، بیشتر ناظر بر جایگاه معنوی و الهی حضرت امیر است.

نکته دیگر اینکه: گویا عطار خود دریافته موضوع مهمی که بدان پرداخته، مسئله ولایت حضرت امیر علیه السلام است که البته می‌تواند علل مختلفی داشته باشد؛ به همین دلیل در *منطق الطیر* و *اسرارنامه*، پس از مدح و منقبت حضرت علی علیه السلام و در *مصیبت‌نامه* پس از نعت امام حسن، ابیاتی را با عنوان «در فضیحت تعصب» یا «در تعصب» می‌آورد و چنین وانمود می‌کند: آنانی که در پی رجحان علی بر دیگران‌اند، فی الواقع گرفتار تعصب‌اند و نادان و پرزرق و مکر. نگارنده برای پرهیز از هرگونه ذهنیت و از آنجا که از نقل برخی مطالب معذور است، خواننده را به اصل متون ارجاع می‌دهد.

نتیجه

عطار به پیروی از سنت معهود در ساختار اکثر مثنوی‌های فارسی، پس از بخش توحید، نعت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دیگر خلفا، به مدح علی عَلِيٌّ و بیان بسیاری از صفات و ویژگی‌های ایشان پرداخته است.

کیفیت بیان صفات حضرت امیر عَلِيٌّ ساختاری مانند بخش مدح پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد و در برخی موارد، گویا برای بیان ویژگی‌های اخلاقی ایشان شاعر از بخش مدح قصاید فارسی متأثر شده است. در بخش اشارات، موارد مذکور، عمدتاً ناظر به حوادثی است که در زمان حیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رخ داده است و به رویدادهای بعد از آن، کمتر توجه شده است.

تردیدی نیست که با متنی ادبی سروکار داریم، اما همان‌طور که اشارات عدیده به حوادث قبل از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حائز اهمیت است، نپرداختن به حوادث بعد از آن می‌تواند در خور تأمل باشد؛ در هر صورت همان‌طور که آمد، اشارات عطار عمدتاً مبتنی بر مستندات تفسیری و تاریخی است. بخش آیات و احادیث نیز هم شامل احادیثی راجع به حضرت علی عَلِيٌّ است و هم احادیثی از خود ایشان. در اینجا نیز شاعر از بسیاری مطالب اصلی احادیث که جایگاه تاریخی و در خور توجه دارند، گذشته و یا به تفسیری بسیار ساده بسنده کرده است. اگر از دیدگاه ادبی نیز به موضوع توجه شود، تنها می‌توان گفت در برخی از صفات، شاعر از ساختارهای ادبی بهره برده و متن مختصه ادبی برجسته‌ای ندارد؛ در حالی که مدح و معراج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آثار عطار، سراسر، از ویژگی‌های ادبی برخوردار است، اما نعت حضرت امیر عَلِيٌّ بیشتر جنبه روایی دارد.

منابع

۱. قرآن کریم؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. نهج البلاغه؛ ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی؛ ج ۶، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۳. ابن عربی، محی‌الدین؛ تفسیر ابن عربی؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۲۲ ق.
۴. افشار، ایرج؛ یادداشت‌های قزوینی؛ تهران: علمی، ۱۳۶۳.
۵. افلاکی، شمس‌الدین محمد؛ مناقب العارفین؛ به کوشش تحسین یازجی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۶. الوزیر، هادی بن ابراهیم بن علی؛ البروج فی السماء امیرالمؤمنین؛ تحقیق الشیخ محمد الاسلامی یزدی؛ تهران: منشورات جامعه‌الادیان و المذاهب، ۱۴۲۹ ق.
۷. حلبی، علی‌اصغر؛ مبانئ عرفان و احوال عارفان؛ ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
۸. رازی، ابوالفتح؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۷.
۹. رشاد، علی‌اکبر؛ دانشنامه امام علی؛ ج ۲، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۰. ری شهری، محمد؛ موسوعه الامام علی ابن ابی طالب فی الکتاب و السنه و التاریخ؛ بمساعدة محمدکاظم طباطبایی و محمود طباطبایی؛ قم: دارالحدیث، ۱۴۲۱ ق.
۱۱. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف؛ الطبعة الثانية، قم: البلاغه، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. سیوطی، جلال‌الدین؛ الجامع الصغر؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۱۳. شمیسا، سیروس؛ فرهنگ تلمیحات؛ ج ۳، تهران: فردوس، ۱۳۷۱.
۱۴. عجلونی، اسماعیل بن محمد؛ کشف الخفا؛ بیروت: الدارالکتب العلمیة، [بی تا].
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد؛ اسرارنامه؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۶، «الف».
۱۶. _____؛ الهی‌نامه؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۷، «الف».
۱۷. _____؛ مختارنامه؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۷، «ج».
۱۸. _____؛ مصیبت‌نامه؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۶، «ب».

۱۹. _____: *منطق الطیر*؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۷، «ب».
۲۰. غزالی، ابومحمد؛ *مکاتیب فارسی*؛ به تصحیح و اهتمام عباس اقبال؛ ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۲۱. فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*؛ ج ۲، تهران: دهخدا، ۱۳۵۳.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *اصول کافی*؛ تهران: دارالکتب اسلامی، [بی‌تا].
۲۳. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار*؛ بیروت: وفا، [بی‌تا].
۲۴. محلی، محمد بن احمد و جلال‌الدین سیوطی؛ *تفسیر جلالین*؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ ق.
۲۵. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ *آفرینش و تاریخ*؛ مقدمه، ترجمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۴.
۲۶. میدی، ابوالفضل؛ *کشف الاسرار و عدة الابرار*؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت؛ ج ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۲۷. نظامی گنجوی؛ *کلیات*؛ به اهتمام پرویز بابایی؛ تهران: راد، ۱۳۷۴.

Archive of SID